



آشنائی

با

یک

رهبر بزرگ

پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رئیس جامعه علوم انسانی

«اریش لاینزدورف»^۱ در چهارم فوریه ۱۹۱۲ در وین بدنیا آمد. هفت ساله بود که به نواختن پیانو مشغول شد و از دوسه سالگی بعد - بگفته خودش - احساس کرد که رفته رفته موسیقی را میفهمد. اریش قطعات گوناگون موسیقی را یکی پس از دیگری نواخته و سرعت پیش میرفت. وی در این هنگام بیشتر تمایل داشت که عمق موسیقی را درک کند تا آنکه با تکنیکی دقیق با اجرای آن موفق شود. و این هدف مقدمه مفیدی برای زندگی هنری آینده وی بعنوان رهبر ارکستر شد. در هفده سالگی روزی معلم پیانو بوی کوشزد کرد که اگر تمرین گام ها را مرتب ادامه ندهد هرگز پیانیست نخواهد شد. و اریش جواب داد: «هرگز دلش

1 - Erich Leinsdorf

نمیخواهد بیانست شود ۱ « و از همان زمان فکر رهبری بخاطرش خطور کرده بود. بعداً احساس کرد که کار رهبری که با نواختن پیانو آشنائی کامل نداشته باشد بی ارزش است و بهمین دلیل نزد معلم جدیدی به نواختن پیانو ادامه داد و از وی نِسکات ارزنده‌ای را در زمینه همراهی نوازندگان ارکستر با پیانو و همچنین تعلیم خوانندگان با پیانو، فراگرفت.

اریش در مدرسه مجبور بود برای معلمین خور کار کند تا بتواند مجاناً نزدشان به تحصیل بپردازد. ولی وی از این موضوع هرگز شرمندانه نیست و بقول خودش اگر دوباره بدنیا می‌آمد باز همین کار را میکرد.

هجده ساله بود که وارد بخش موسیقی دانشگاه وین شد و بزودی فهمید که اکثر دانشجویان این دانشگاه یا «آماتور» اند و یا تنها «تئورسین». لذا بزودی آنجا را ترک کرد و وارد آکادمی دولتی موسیقی وین شد و به فراگیری کمپوزسیون، تئوری، پیانو و ویولن سل اشتغال ورزید.

در ۱۹۳۴، بهنگام بیست و دو سالگی، حس کرد که ادامه کار و مطالعه در میهنش امکان ناپذیر است، زیرا نازیسم بر آلمان و اطیش سیطره یافته بود. اما سالزبورگ هنوز آزاد بود اریش هر طو بود خود را به سالزبورگ رسانید. بمحض ورود و با وجود کرد آلودگی و خستگی مستقیماً خود را به تالار کنسرتیوال - که مدیریت و رهبری اش را «برونوالتر» بعهده داشت - رسانید. در آن موقع برونوالتر خود پشت پیانو بود و ابرای «دون ژوان» اثر موزار را پاخوانندگان تمرین مینمود. هنگامیکه «والتر» برای لحظه‌ای از پشت پیانو برخاست که دستوراتی به یکی از خوانندگان بدهد، لاینزدورف با خود گفت: «حالا یا هرگز!» و بلافاصله پشت پیانو نشست و اثر را از آنجا که قطع شده بود از حفظ شروع به نواختن نمود. برونوالتر بشدت مجذوب اریش شد و پس از گفتگویی کوتاه وی را به سمت مربی دوره اول تمرین فستیوال برگزید و بکارش گرفت.

اما در فستیوال، «لاینزدورف» با حوادث عجیبی مقابله نمود. خوانندگان ایتالیائی برخلاف همکاران آلمانی و اطریشی خود عادت کرده بودند که «سوفلور» بهنگام اجرا مددکار آنان باشد اما سوفلور ابرایک هنرمند بازنشسته وینی بود که نمیتوانست بخواند و تنها اشعار را قرائت میکرد و ایتالیائی ها سخت ناراحت بودند در جریان این اختلاف چون طرفین سخن یکدیگر را نمیفهمیدند در دسر عجیبی بوجود آمده بود. لکن لاینزدورف که ایتالیائی میدانست گفته‌های آنان را برای یکدیگر ترجمه کرد و خواننده «باس» و ایتالیائی ابرای از هیئت مدیره تقاضا کرد که لاینزدورف را بعنوان سوفلور استخدام نمایند. باین ترتیب لاینزدورف وارد در جریان فستیوال

شد. هنگامیکه از وی درباره زبان ایتالیایی اش سؤال کردند اظهار داشت: «هر موسیقیدانی که به اپرا علاقه دارد باید ایتالیایی بداند و من نیز چون میدیدم که ترجمه اپراهای ایتالیایی به زبانهای دیگر بسیار احمقانه و بی‌اوازش از آب درمیآید لذا زبان ایتالیایی را فرا گرفتم»

پس از خاتمه فستیوال لاینزدورف به وین بازگشت. در زمستان آن سال توسکانی نی یک رشته کنسرت در این شهر رهبری میکرد و برای تمرین قطعه «پالموس اونگار یکوس» (مزامیر مجارستانی) اثر «کودای» به یک بیانیت ورزیده نیاز داشت. لاینزدورف در مسابقه مربوطه شرکت جست و پیروز شد. در فستیوال سال بعد سالزبورگ لاینزدورف تقاضای شغل معاونت رهبر ارکستر را نمود و توسکانی نی نیز تقاضای وی را پذیرفت.

از ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۷ دوره بیسامانی زندگی «اریش» محسوب است. توسعه قدرت نازیسم در آلمان و اطریش لاینزدورف را وادار ساخت که بیشتر اوقات خود را در ایتالیا بگذراند و تنها تابستانها را در سالزبورگ بسر ببرد. ولی باید دانست که سال ۱۹۳۷ آخرین سال رهبری نه تنها وی بلکه توسکانی نی و والتر در سالزبورگ بود و از آن پس موسیقیدانان بزرگ اطریشی هر یک از گوشه‌ای فرارفتند...

در این زمان نظر لاینزدورف پیش از همه بسوی آمریکا معطوف شد. مدیر اپرای متروپولیتن نیویورک که در جستجوی یک معاون رهبر کار آزموده بسود با توصیه توسکانی نی لاینزدورف را استخدام کرد. کار وی آن بود که در تمرینها خوانندگان را با پیانو همراهی کند. چند ماهی نگذشته بود که وی مدیران اپرا را متقاعد کرد که بوی اجازه رهبری بدهند و پس از رهبری آزمایشی یک پرده از اپرای «والکوره» تمام ارکستر و خوانندگان وی را تحسین کردند. باین ترتیب لاینزدورف موفق شد اپرای والکوره را در هفته بعد بطور کامل رهبری کند.

بسال ۱۹۳۸ وی رهبری اپرای سان فرانسیسکو را نیز عهده دار شد و پس از وفات رهبر اپرای متروپولیتن در ۱۹۳۹ رهبری رپرتوار اپراهای آلمانی در این اپرا بدو واگذار گردید.

شاغل چنین منصبی در سن بیست و هفت سالگی شدن و آن را بخوبی حفاظت نمودن کار آسانی نیست. معینا با همه این موفقیتها لاینزدورف آرام باقی ماند و هرگز غره نشد.

اما بهر حال بدین حد قانع نبود و نمیخواست تنها بعنوان متخصص اپراهای واگنر شناخته شود. بلکه تمایل داشت سایر اپراها را نیز رهبری کند و در ضمن بکار رهبری آثار سنفونیک نیز پردازد.

بنا بر این هنگامیکه سال ۱۹۴۳ ارکستر «کلوند» از وی برای رهبری دعوت نمود بلادرنگ آنرا پذیرفت، لکن اقامتش در این شهر بطول نیا انجامید چون وی را برای خدمت در ارتش احضار کردند. یکسال بعد که مرخصی یافت ارکستر کلوند رهبران مهمان متعددی را استخدام کرده بود. باین ترتیب لاینزدورف تا چند سال بعد کار ثابتی نداشت و سرگردان بود. در این دوران رهبری ارکسترهای مختلفی را بعنوان میهمان می پذیرفت.

سال ۱۹۴۷ که رهبری ارکستر فیلازمونیک «روچستر» بدو واگذار شده بود با اروپا سفر نمود. در این سفر شانزده بار در ابرای دولتی وین ظاهر گشت و ارکستر فیلازمونیک وین را رهبری کرد و بعلاوه کنسرتی نیز بوسیله ارکستر رادیوی هلند و ارکستر سلطنتی کوپنهاگ ترتیب داد.

لاینزدورف در فصل هنری ۱۹۵۳ بدریافت دکترای افتخاری از دانشگاه «روتگرز» نائل آمده و ریاست مؤسسه بین‌المللی موسیقی بدو تفویض شد و برمسند «دیپتری میتر و پولوس» تکیه زد.

لاینزدورف در ۱۹۵۶ به رهبری هنری کیپانی ابرای شهر نیویورک نائل آمد و چندی پیش که «شارل موش» رهبر ارکستر سنفونیک بوستون بازنشسته شده بود، لاینزدورف بجانشینی او برگزیده شد. و اولین کنسرتی که با این ارکستر برگزار کرد بمناسبت گشایش مرکز هنری لینکلن در تالار فیلازمونیک این مرکز در نیویورک بود که با استقبال فراوان هنردوستان مواجه شد.

این روزها «اریش لاینزدورف» بسیار خوشحال است زیرا رهبری ارکستر سنفونیک بوستون یکی از آرزوهای زندگی وی بوده است و بقول خود او: «روشی که طبق آن ارکستر سنفونیک بوستون اداره میشود و روابط بین اعضاء ارکستر و هیئت رئیسه و رهبر آن بسیار عالی است و من خوشوقتیم که در بوستون اقامت دارم و این امتیاز را یافته‌ام که این ارکستر با شکوه را رهبری کنم ...»

ترجمه دکتر فرخ شادان